

# پول شاد

هنر ژاپنی

آشتی کردن با پول و ثروت

کن هوندا

مترجم:

روزبه ملک زاده – غزال پارسا

## پیشگفتار: آیا پولتان می‌خندد؟

سال‌ها پیش تجربه منحصر به فردی داشتم که الهام بخشم در نوشتن این کتاب و خصوصاً انتخاب عنوانش یعنی «پول شاد» بود. در یک مهمانی بودم که ناگهان خانمی که تا به حال ندیده بودمش از من درخواست کرد تا به کیف پولم نگاهی بیندازد.

شاید چنین درخواستی برای بسیاری از افراد شوکه کننده باشد، اما در فرهنگ ژاپنی اینکه کسی بخواهد محتویات داخل کیف پولتان را ببیند، چیز غیر معمولی نیست. و از آنجایی که افراد زیادی در اتاق بودند، نمی‌ترسیدم این خانم بخواهد با کارت شناسایی، یا پول داخل کیفم از میهمانی فرار کند. پس با کمی تردید کیف پول چرمی‌ام را به او دادم.

با این حال وقتی دیدم بلافاصله سراغ پول‌های نقدم رفت و مشغول صحبت کردن با اسکناس‌هایم شد، مات و مبهوت شدم. در حالی که هر اسکناس را جداگانه ارزیابی می‌کرد، آرام با خود می‌گفت: «این یکی مشکلی ندارد. این یکی هم خوب است.» برای یک لحظه فکر کردم به دنبال چیز خاصی است. با خودم گفتم: «شاید نماد یا علامت خاصی روی اسکناس‌ها وجود دارد.» اما خیلی زود متوجه شدم به دنبال چنین چیزهایی نیست.

او مجدداً مرا شوکه کرد و پول‌هایم را به روشی مرتب کرد که قبلاً هرگز ندیده بودم. و در حالی که پول‌هایی را که به روش خودش مرتب کرده بود در کیفم می‌گذاشت، و کیف را به من می‌داد گفت: «آفرین! همه پول‌هایت حال خوبی دارند!»

در حالی که مات و مبهوت بودم و در عین حال تا حدودی از اینکه امتحانم را به خوبی پس داده بودم گفتم: «خبر خوبی است. اما اگر اشکالی ندارد می‌خواهم بپرسم دنبال چه بودید؟»

او گفت: «فقط خواستم بررسی کنم ببینم پول‌هایتان لبخند می‌زنند یا نه؟» او در ادامه توضیح داد: «پول بسته به نحوه دریافت کردن یا خرج کردنش می‌تواند بخندد یا گریه کند. اگر پول را از روی گناه، عصبانیت، یا ناراحتی خرج کنیم، پولمان گریه می‌کند. در مقابل اگر پول را از روی عشق، قدردانی، یا خوشحالی بدهیم، پول لبخند می‌زند و حتی می‌خندد؛ چون با انرژی مثبت اهدا کننده در هم می‌آمیزد.»

از او پرسیدم: «آیا پول می‌تواند بخندد یا گریه کند؟ آیا وقتی پول را با انرژی خاصی بدهیم یا بگیریم تغییر می‌کند؟ این‌ها یعنی چه؟»

با وجود اینکه در آن زمان از لحاظ مالی در وضعیت خوبی قرار داشتم، و فکر می‌کردم چیزهای زیادی در مورد پول و ثروت می‌دانم، اما از بینش و باورهای این خانم غافل‌گیر شدم. در زندگی مالی‌ام همیشه خوش‌شانس بودم. در بیست سالگی تصمیم گرفتم تا سی سالگی فردی شاد و ثروتمند باشم. به همین خاطر به عنوان مشاور مالی مشغول به کار شدم و در طول دهه بیست سالگی‌ام به افراد زیادی در حوزه تجارت، ثروت و کسب و کار کمک کردم.

در این راه فردی موفق شدم، و به قدری خوب پیش رفتم که در سن ۲۹ سالگی، وقتی من و همسرم به تازگی صاحب یک دختر شدیم، این آزادی را داشتم که تصمیم بگیرم در خانه بمانم، از دخترم مراقبت کرده و او را بزرگ کنم. آن روزها جزو شادترین روزهای زندگی‌ام بودند و این بهترین تصمیمی بود که تا به حال در زندگی گرفتم. نه فقط به این دلیل که توانستم زمان زیادی را با دخترم بگذرانم، بلکه به این دلیل که شغل دومم را

کشف کردم: «کمک کردن به میلیون‌ها نفر دیگر برای داشتن یک زندگی شاد، مرفه، و سرشار از آرامش».

همه چیز از روزی زیبا شروع شد که با دخترم در پارک بودیم. با دخترم مشغول بازی بودیم که متوجه شدم یک مادر و دختر کوچکش که حدوداً هم سن و سال دختر خودم بود، مشغول بحث کردن بودند. مادر مضطرب بود و عجله داشت. فریاد زد: «دخترم! من باید سر کار بروم. پس لطفاً بیا برگردیم خانه.» اما دختر کوچک مدام به مادرش می‌گفت: «ما همین حالا رسیدیم! می‌خواهم بیشتر بازی کنم! لطفاً اجازه بده بیشتر بازی کنم!» دقایق زیادی به جر و بحث گذشت و سرانجام دختر با اکراه به همراه مادرش به سمت خانه رفتند. برای آن مادر و دختر بسیار ناراحت شدم. می‌دانستم اگر مادرش مجبور نبود سر کار برود، قطعاً انتخابش این بود که با دخترش در پارک بماند. هر چه بود آن روز روزی زیبا و آفتابی بود. از خودم پرسیدم: «کدام پدر و مادری است که دوست ندارد بیرون از خانه باشد و با فرزندش وقت بگذراند، به پارک بروند تا بازی کنند؟» در آن لحظه به این نتیجه رسیدم که باید در این مورد کاری انجام دهم. هدفم این بود که نه تنها به این مادر، بلکه به همه والدین و افرادی که برای گذراندن زندگی تقلا و مبارزه می‌کنند کمک کنم. می‌خواستم درد، استرس، و ناامیدی این افراد را از بین ببرم. بنابراین بعد از ظهر همان روز پس از اینکه دخترم از بازی کردن خسته شده بود، تصمیم گرفتم یک مقاله کوتاه در این مورد بنویسم و دانش و خردی را که طی این سال‌ها در مورد پول درآوردن و کسب ثروت به دست آورده بودم، به دیگران انتقال دهم.

وقتی برای اولین بار این کار را شروع کردم، فکر کردم تنها می‌توانم پنج صفحه بنویسم، اما در پایان روز از اینکه دیدم در یک جلسه موفق شدم بیست و شش صفحه بنویسم بسیار شگفت زده شدم. به قدری هیجان زده شدم که آن‌ها را چاپ کردم، صفحاتش را

به هم منگنه کردم، و بلافاصله آن‌ها را به دوستانم دادم. در کمال تعجب این مقاله‌ها مورد استقبال دوستانم قرار گرفت. به زودی افراد دیگری که نمی‌شناختم با من تماس گرفتند، گفتند در مورد این مقاله‌ها شنیده‌اند و آن‌ها هم یک نسخه از این مقاله‌ها می‌خواهند. بنابراین کار من این بود که برای چند روز نسخه‌هایی از این مقاله را چاپ کرده، آن‌ها را به هم منگنه کنم، و برای کسانی که می‌خواستند بفرستم. اما طولی نکشید که از چاپ کردن روزانه مقاله‌ها، منگنه کردن برگه‌ها به یکدیگر، و ارسال کردنشان خسته شدم. در این مورد با یکی از دوستانم صحبت کردم. او فردی را برای این کار به من پیشنهاد داد. او تلفنی با من صحبت کرد و پیشنهاد داد به منظور کاهش هزینه‌ها، سه هزار نسخه چاپی سفارش دهم. بی‌درنگ با پیشنهادش موافقت کردم.

طولی نکشید که دو کامیون به خانه ما آمدند تا چیزی را که شبیه انباری پر از جعبه بود به من تحویل دهند. احتمالاً می‌توانید چهره همسرم را با دیدن این پالت‌ها تصور کنید. کتاب‌ها کل اتاق خانه‌مان را پر کرده بودند و از آنجایی که همسرم فرد مهربانی بود مرا بخشید و اجازه داد کتاب‌ها در خانه باشند. اما فقط یک هشدار به من داد: «اینکه تنها یک ماه فرصت دارم تا از شر همه این کتاب‌ها خلاص شوم!»

خوب! من چه کردم؟ تمام کتابچه‌ها را به افرادی که می‌شناختم و نمی‌شناختم دادم! اما وقتی دیگر کتابچه‌ای باقی نماند، همچنان برایشان سفارش و درخواست دریافت می‌کردم. در ابتدا شک داشتم دلیل این همه درخواست برای چیست؟ آیا برای محتوای مفید این کتابچه‌ها است یا صرفاً به این دلیل است که آن‌ها را رایگان به دیگران می‌دادم؟ با این وجود می‌دانستم اتفاق مهمی رخ داده است. وقتی به صد هزار نسخه رسیدم، قطعاً به این مطلب پی بردم. درست همان زمان بود که ناشری با من تماس گرفت و پیشنهاد داد در این مورد کتاب بنویسم. اولین پاسخی که به او دادم این بود: «من به هیچ عنوان نویسنده

نیستم!» اما ناشر اصرار داشت و گفت: «شما به اندازه کافی وقت دارید. پس چرا امتحان نمی‌کنید؟» اینجا بود که فهمیدم نمی‌توانم در برابر پیشنهادش مقاومت کنم. دخترم به اندازه کافی بزرگ شده بود که به مهد کودک برود. پس من بودم و یک عالمه وقت اضافی! با خودم گفتم احتمالاً می‌توانم بنویسم.

و این دقیقاً همان کاری بود که انجامش دادم.

از آن روز سرنوشت ساز که در پارک گذشت، من بیش از پنجاه کتاب منتشر کرده‌ام و تقریباً هشت میلیون نسخه از آن‌ها را در ژاپن فروخته‌ام. این موضوع برای پدر بازنشسته‌ای که ایده‌هایش را در پارک و هنگام بازی کردن با دخترش گرفته بود چیز بدی به نظر نمی‌رسید. ایده‌ای که در ذهنم برای کمک کردن به یک مادر زحمت کش شکل گرفت، نه تنها به شغل و حرفه من، بلکه به هدف زندگی‌ام تبدیل شد. هدف من کمک کردن به دیگران برای محقق کردن اهدافشان، مرفه شدن و رها شدن از قید و بند نگرانی مالی بود. شاید نیاز به گفتن نباشد که بعد از نوشتن پنجاه کتاب، فکر کردم دیگر تقریباً همه چیز را در مورد پول، ثروت و مسائل مالی می‌دانم. تا اینکه با دوست جدیدم، همان خانمی که در مهمانی کیف پولم را بررسی کرد، ملاقات کردم و باعث شد مجدداً به همان کاری که سال‌ها پیش در پارک انجام داده بودم فکر کنم. اما این بار به پول به عنوان «انرژی» نگاه کردم.

### پول انرژی است

در حالی که آن خانم کیف پولم را به من باز می‌گرداند و آن را در دست گرفته بودم، با خودم فکر کردم: «چه احساس خوبی است وقتی می‌بینم تمام پولی که در این سال‌ها دریافت کرده‌ام از سمت افراد خوشحال، راضی، قدردان، و شاد به سمتم آمده است.» سپس به این فکر کردم که واقعاً از چه راهی پولم را به دست آورده‌ام. بله من تمام پولم

را به واسطه خدمت کردن به دیگران دریافت کرده بودم. من به دیگران کمک کرده بودم تا موفق، ثروتمند و توانمند شوند. من به دیگران کمک کرده بودم تا احساس آرامش، شادی، و قدردانی کنند. فکر می‌کردم افرادی که به من پول می‌دادند وقتی کتاب‌هایم را می‌خواندند یا در سمینارها و کارگاه‌هایم شرکت می‌کردند چه احساسی داشتند. من در سر تا سر جهان هر بار برای هزاران نفر سمینار برگزار کردم. سپس به کتاب‌هایم فکر کردم، به اینکه زندگی چند نفر به واسطه خواندن این کتاب‌ها دست خوش تغییر شده است. این افراد شغلشان را تغییر دادند، ازدواج کردند، صاحب فرزند شدند، و روابط مسموم یا سرشار از ناراضی‌شان را ترک کردند. از بسیاری افراد شنیدم که کسب و کار خودشان را راه اندازی کردند. برخی حتی کسب و کارشان را از صفر به شرکت‌های سهامی عام تبدیل کرده بودند. همچنین از دیگران شنیده‌ام که شاید به طرز شگفت‌انگیزی ثروتمند نشده باشند، اما احساس ثروتمند بودن می‌کنند و صرف نظر از اینکه چه مقدار پول در حساب بانکی‌شان دارند، بسیار خوشحال و راضی هستند. آن‌ها دیگر تحت تاثیر استرس ناشی از مسائل مالی قرار نگرفتند. آن‌ها آزاد بودند تا زندگی جدیدشان را با آغوشی باز بپذیرند. شاید اغلب من را به عنوان یک «استاد پول و ثروت» یا «درمانگر مالی» "**money Healer**" می‌شناسند، چیزی که کار و حرفه واقعی من در دهه گذشته بوده است، اما وقتی آنجا ایستاده بودم و به کیف پولم نگاه می‌کردم متوجه شدم به دیگران کمک می‌کردم تا از ابزارهایی که در درونشان داشتند، به منظور بهبود زندگی و روابطشان با پول استفاده کنند. و بعد به این پی بردم که بله! تمام افرادی که بابت خدماتم به من پول داده بودند، با احساس رضایت، قدردانی و شادی که به آن تزریق کرده بودند این کار را انجام داده بودند. دلیل خندان بودن پول‌های کیف پولم همین بود. البته! البته که پول

انرژی است! سپس در مورد احساساتم و انرژی که هنگام پول دادن به دیگران به آنها منتقل می‌کنم، اندیشیدم.

در حالی که چند ثانیه ایستاده بودم و غرق در تفکر بودم، متوجه شدم احساسات بسیاری هستند که به پول گره خورده‌اند! همه ما این انرژی راه در خود می‌پرورانیم، همیشه همراهمان است و این انرژی نه تنها بر خود ما، بلکه بر روی دیگران هم تاثیر می‌گذارد. اغلب این گونه فکر می‌کنیم که پول تنها یک عدد یا تکه‌ای کاغذ است، اما در واقع پول خیلی بیشتر از این چیزها است. پول با خود احساسات بسیاری به همراه دارد، احساساتی بیش از آنچه که ما حتی قادر به تصور کردنش هستیم. حتی وقتی از آن آگاه هستیم – درست مانند زمانی که در مورد صورت حساب‌های بی‌پایان، حقوق ناچیز، یا کمبود پس اندازمان و ناکافی بودنش برای آینده استرس داریم – اغلب فکر می‌کنیم در مورد پول فردی ناتوان هستیم و احساس ناامیدی و شکست می‌کنیم. حتی در مورد کسانی که وضع مالی بهتری نسبت به ما دارند احساس حسادت و حتی کینه داریم. حتی ممکن است از تلاش کردن به منظور کسب درآمد بیشتر یا دریافت پول بیشتر امتناع کنیم. و چنین عبارتهایی را به خود می‌گوییم: «همین که هست! نمی‌توانم کاری در موردش انجام دهم.» بنابراین بسیاری از ما پول را دشمن خود می‌دانیم و این نیروی تاریک که در نتیجه این طرز تفکر به وجود می‌آید ما را از زندگی کردن به شیوه‌ای که دوست داریم و یا انجام دادن کارهای مورد علاقه‌مان باز می‌دارد. بنابراین تعداد کمی از ما پتانسیل‌های واقعی موجود در پول را می‌بینیم، یعنی قدرتی که پول برای شاد کردن، قدردان کردن، و خوشبخت کردن ما دارد، به ویژه زمانی که پول را آزادانه و با همان انرژی مثبتی که دریافت کرده‌ایم، به دیگران تقدیم می‌کنیم.



پس از اینکه دوست جدیدم پول‌هایم را در کیف گذاشت و به من داد، به این پول‌ها نگاه کردم و به این فکر افتادم که پول زیادی در دنیا وجود دارد. در حال حاضر پول زیادی برای گسترش شادی و عشق وجود دارد، اما به همین میزان هم ممکن است غم و ترس را گسترش دهد.

به این فکر کردم که چه کاری از دستم برمی‌آید تا بتوانم تا حد امکان عشق، قدردانی، شادی، رفاه، و آرامش را به دنیا القا کنم. و عمیقاً به این فکر کردم که چگونه می‌توانم تا حد امکان «پول شاد» را در اطرافم گسترش داده و پخش کنم. و بنابراین درست مانند همان زمان که با دخترم در پارک مشغول بازی بودیم و یک ایده به ذهنم خطور کرد، ایده جدیدی مجدداً به ذهنم آمد. با خودم گفتم: «کتابی می‌نویسم و در آن بینش‌هایم را تا جایی که می‌توانم با دیگران به اشتراک می‌گذارم.» کتاب «پول شاد» عصاره و جوهره تمام چیزهایی است که از دیگران آموخته و یاد گرفته‌ام. در این کتاب به تمام سوالاتی که در طول سالیان متمادی از من پرسیده شده است پاسخ می‌دهم. سوالاتی مانند اینکه:

- چه برخوردی با پول داشته باشم؟
- آیا می‌توانم بدون تلاش و سختکوشی بیش از حد، پول بیشتری بدست بیاورم؟
- آیا می‌توانم در طول زندگی آرامش داشته باشم؟
- برای ایجاد کردن یک زندگی شاد، رضایت بخش، مرفه، و هدفمند چه کاری می‌توانم انجام دهم؟

در این کتاب به این سوال و تمام سوالات مشابه پاسخ می‌دهم. همچنان که کتاب‌های دیگرم زندگی میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان تغییر داده‌اند، این کتاب نیز می‌تواند

زندگی‌تان را تغییر دهد. امیدوارم این کتاب کمک کند به زندگی‌تان از زاویه‌ای کاملاً متفاوت نگاه کرده و رابطه‌تان را با پول و مسائل مالی متحول کنید. نظرهایی که اغلب از خوانندگان کتابم دریافت می‌کنم به این صورت است: «این مطالب کاملاً جدید هستند. من هرگز به پول این‌گونه فکر نکرده‌ام.» امیدوارم شما هم همین حس را داشته باشید. امیدوارم مطالعه این کتاب سر آغاز زندگی جدیدتان با «پول شاد» باشد. تضمین می‌کنم این مسیر، مسیری هیجان‌انگیز خواهد بود.

## مقدمه: پول شاد و پول غمگین

دو نوع پول وجود دارد: «پول شاد» و «پول غمگین». پول شاد همان پولی است که یک پسر ده ساله با آن در روز مادر برای مادرش گل می‌خرد. پول شاد همان پولی است که هر چند اندک است، اما والدین هر هفته با شادی پس اندازش می‌کنند، به امید اینکه فرزندشان را به کلاس فوتبال یا پیانو بفرستند. راه‌های زیادی وجود دارند که می‌توانیم به کمکشان پول‌های معمولی را به «پول شاد» تبدیل کنیم. این روش‌ها در ادامه برایتان آورده شده‌اند:

- کمک کردن به یکی از اعضای خانواده که با مشکلات و مسائل مالی دست و پنجه نرم می‌کند.
- ارسال کردن کمک مالی برای کسانی که بر اثر توفان آسیب دیده‌اند.
- جمع آوری کردن پول با فروش کلوچه برای کمک به افراد بی‌خانمان.
- سرمایه‌گذاری در یک پروژه تجاری یا عام‌المنفعه.
- دریافت کردن پول در ازای کار یا خدماتی که مشتری کاملاً از آن‌ها راضی است.

هر پولی که با عشق، توجه، و دوستی در گردش باشد، «پول شاد» است. «پول شاد» باعث می‌شود مردم لبخند بزنند و احساس کنند عمیقاً مورد توجه، علاقه و محبت دیگران قرار گرفته‌اند. و از بسیاری جهات این مورد شکل فعالی از عشق است – راهی است که افراد در آن می‌توانند ببینند، احساس کنند، و لمس کنند. پول اغلب می‌تواند طوری به ما کمک کند که موارد دیگر با این قدرت و در این اندازه نمی‌توانند کمکمان کنند. برای مثال زمانی که شخصی گرفتاری بزرگی دارد و تمام خانه‌اش را در یک آتش سوزی از

دست داده است، فرستادن افکار مثبت و دعا کردن او را به جایی نمی‌رساند. با این حال، تضمین می‌کنم اعطای کمک مالی به این خانواده باعث می‌شود آن‌ها دوباره روی پای خود بایستند، برای خود خوراک تهیه کرده، و سقفی بالای سرشان قرار دهند. همه این موارد کاری است که با دعا کردن و داشتن افکار مثبت قابل انجام شدن نیستند.

برعکس پول غمگین پولی است که با نارضایتی و از روی اجبار و اکراه برای پرداخت اجاره خانه، قبوض و مالیات استفاده می‌کنیم. ما مجبور نیستیم برای یافتن نمونه‌های پول غمگین بسیار فکر کنیم. همه ما انواع مختلفی از پول غمگین را تجربه کرده‌ایم:

- پرداخت کردن یا دریافت کردن پول به عنوان نفقه پس از طلاق و جدایی.
- دریافت کردن حقوق از کارفرمایی که از کار کردن با او لذت نمی‌برید، اما به خاطر شرایط نامطلوب اقتصادی مجبورید با او و در کنارش کار کنید.
- پرداخت وام با بهره بالا.
- دریافت کردن پول از کسی که با اکراه به شما پول پرداخت می‌کند، از خدماتی که به او ارائه داده‌اید رضایت ندارد و می‌گوید: «متأسفانه شایستگی دریافت کردن این پول را ندارید. اما به هر حال صرفاً برای رعایت کردن مفاد قرارداد این پول را پرداخت می‌کنم!»
- سرقت کردن پول.

پولی که با احساساتی مانند ناامیدی، خشم، غم و احساساتی از این دست در گردش است، پول غمگین است. این نوع پول افراد را تحت فشار قرار داده، آن‌ها را مستاصل و درمانده می‌کند، و همچنین آن‌ها را دچار افسردگی و گاهی اوقات خشم و خشونت می‌کند. چنین پولی وقار، عزت نفس، نرمی قلب و مهربانی را از مردم دور می‌کند. هر

زمان که با چنین احساساتی پول را دریافت کرده یا خرجش می‌کنید و به نوعی این فرایند را با این انرژی منفی انجام می‌دهید، پولتان تبدیل به پول غمگین می‌شود.

### جریان‌تان را انتخاب کنید

اگر دو نوع پول یعنی پول شاد و پول غمگین وجود دارند، پس تنها دو راه هم برای ارتباط برقرار کردن با پول وجود دارد. ما دو جریان مالی پول شاد و پول غمگین داریم. بسته به اینکه کدام جریان را انتخاب می‌کنید، زندگی و نتایج زندگی‌تان متفاوت خواهد بود. اجازه دهید مطلبی را با صراحت بیان کنم: جریان پول شاد و پول غمگین به مقدار درآمدها بستگی ندارد، بلکه به انرژی بستگی دارد که با پولی که داده می‌شود یا دریافت می‌شود درمی‌آمیزد. چه پول زیادی به دست آورید و چه پول اندکی داشته باشید، پولتان می‌تواند جریان پول شاد یا جریان پول غمگین داشته باشد.

در نهایت انتخاب با شماست. اگر بخواهید می‌توانید جریان پول شاد را انتخاب کنید. انتخاب با شما است که وقتی پولی دریافت می‌کنید، قدردان و سپاس‌گزار باشید و همچنین پولتان را سخاوتمندانه، با شادی و اشتیاق ببخشید. با این حال بر مبنای تجربه کاری که با هزاران نفر داشته‌ام، کارگاه‌ها و سمینارهایی که برای هزاران نفر در سراسر جهان برگزار کردم و مشاوره‌هایی که دادم، متوجه شدم گفتن این کار از انجام دادنش ساده‌تر است. اغلب مردم به رابطه خود با پول و نوع جریان مالی‌شان توجهی ندارند. در واقع به جرات می‌گویم: «اکثر مردم خواه متوجه آن باشند یا نباشند، رابطه‌ای ناخوشایند با پولشان داشته و جریان پول غمگین دارند.»

جایی که پول غمگین وجود داشته باشد، مردم غمگینی هم وجود دارند. و این دو مورد همواره دست به دست هم می‌دهند. به عنوان مثال چنانچه خانواده شما و افرادی که ارتباط نزدیکی با آن‌ها دارید، چه در مدرسه، چه در محل کار، و یا در گروه‌های اجتماعی، درگیر جریان پول غمگین باشند، به احتمال زیاد شما هم پولی را که غمگین، رنجیده، و ناسپاس است دریافت کرده‌اید.

از آنجایی که بسیاری ما رابطه ناسالمی با پول داریم، اغلب زمان گران بهای خود را صرف نگران بودن در خصوص مسائل مالی می‌کنیم. برخی از ما آن چنان در این مورد رنجیده خاطریم و درکش به قدری برایمان دشوار است که حتی نمی‌خواهیم به آن فکر کنیم. حتی اگر بر هر یک از ما روشن شود که بدانیم در مقطعی باید با این طرز فکر مقابله کنیم، همچنان به هر قیمتی از انجام دادن این کار اجتناب می‌کنیم. در واقع برخی از ما به قدری از نگران بودن در خصوص مسائل مالی خسته شده‌ایم، که دیگر برای سایر مسائل انرژی کمی برایمان باقی می‌ماند. ما زیر بار کار کردن برای گذراندن زندگی، و همگامی با همسایگان و هم‌نوعانمان خسته شده‌ایم. در واقع این فرایند به قدری برایمان طاقت فرسا شده است که اجازه می‌دهیم صورت حساب‌هایمان روی هم جمع شوند و قبض‌ها را پرداخت نمی‌کنیم. حساب پول‌های موجود در کیف پولمان و همچنین حساب‌های بانکی‌مان را نداریم و این گونه مشکلاتمان مانند بهره بانکی زیاد و زیادتر می‌شوند.

بنابراین تعداد کمی از ما متوجه این موضوع می‌شویم که چقدر زمان و انرژی برای فکر کردن و نگران بودن در مورد مسائل مالی هدر می‌دهیم. متوجه نیستیم پول تا چه حدی تعیین کننده اساسی‌ترین تصمیمات ما در زندگی است. از شما می‌خواهم برای یک لحظه به این موضوع فکر کنید. آیا خانواده و دوستانتان از نظر پیشینه مالی و منابع مالی با هم

تفاوت زیادی دارند یا خیر؟ آیا دوستانتان در بازه‌های زمانی که تمایل دارند کار می‌کنند؟ یا مجبورند هر روز از ساعت ۹ صبح تا ۵ عصر کار کنند؟ آیا خانه و اتومبیل دوستانتان یکسان و در یک حد و اندازه است؟ بنابراین بسیاری از ما فکر می‌کنیم این یک تصادف یا شانس است که با افرادی که دوستشان داریم ملاقات یا معاشرت می‌کنیم، اما به احتمال زیاد وضعیت اجتماعی و اقتصادی ما در زندگی چه خواهیم و چه نخواهیم عاملی بسیار تعیین کننده است. بنابراین بله! زندگی ما تا حدی با پول کنترل می‌شود. ما چه کسی هستیم؟ کجا به مدرسه رفته‌ایم؟ کجا بزرگ شده‌ایم؟ با چه کسانی دوست می‌شویم؟ با چه کسانی در دنیای کاری و حرفه‌ای ارتباط برقرار می‌کنیم؟ پول را چگونه به دست می‌آوریم و چگونه خرجش می‌کنیم؟ این عوامل تعیین کننده بسیاری از موارد در زندگی‌مان است. اطمینان می‌دهم این تنها طبقه فقیر و پایین‌تر از متوسط نیستند که تحت تاثیر جریان پول منفی قرار می‌گیرند، طبقه متوسط رو به بالا و طبقه متمکن نیز تحت تاثیر جریان پول منفی قرار دارند. من مشتریان ثروتمند زیادی را می‌شناسم که اگرچه بسیار متمکن هستند، اما ترس از دست دادن دارایی‌شان همواره با آنهاست. آنها نمی‌دانند چگونه از پولشان لذت ببرند؛ زیرا مدام استرس مالی دارند. البته! اگر هدفشان ثروتمند شدن است، می‌توانید چنین نگرشی داشته باشید. اما اغلب مردم می‌دانند با درآمد و دارایی فراوان تمام مشکلاتشان حل نخواهد شد. در واقع بسیاری از مردم می‌دانند برای داشتن زندگی ایده‌آل نیازی به داشتن پول فراوان نیست. در عوض کسانی هم هستند که می‌دانند چگونه نگرش و رابطه‌شان را با پول به واسطه التیام بخشیدن «زخم‌های مالی» تغییر دهند. به نظر می‌رسد آنها صرف نظر از وضعیت مالی که دارند، احساس غنی بودن می‌کنند.

## خوب! پول چیست؟

در نیمه آخر دوره کاری خود، بر روی التیام بخشیدن به «زخم‌های مالی» افراد تمرکز کردم. وقتی اغلب مردم متوجه ماهیت این زخم‌ها و تاثیرشان بر زندگی روزمره می‌شوند، به تدریج در زندگی اولویت‌های سالمی ایجاد می‌کنند. چنانچه زخم‌های مالی را التیام بخشید، وضعیت مالیتان به شدت و به طرز چشمگیری تغییر خواهد کرد. وضعیت مالی و به طور کلی وضعیت زندگی‌تان، بازتاب باورهای مالی شما است. چنانچه فکر می‌کنید پول چیزی است که می‌توان از آن برای امور خیر استفاده کرد و پول را به شکل فراوانی و ثروت ببینید، می‌توانید آن را آزادانه ببخشید و آزادانه هم دریافتش کنید و این گونه زندگی بیرونی بازتابی از تغییرات درونی‌تان خواهد بود. اما چنانچه افکار منفی و نادرست در مورد پول دارید، افکاری مانند اینکه پول بد و آسیب‌زننده است یا اینکه عامل اصلی تمام اتفاقات بد در زندگی پول است، می‌توانید ببینید دنیای بیرونی هم بازتاب همین افکار درونی‌تان خواهد بود.

## تجربیات ابتدایی‌ام با پول غمگین

هر چند من هرگز قصد نداشتم نویسنده‌ای باشم که در حیطه مالی به مردم کمک کند، اما جست و جوی من برای یافتن پول شاد از کودکی‌ام آغاز شد، زمانی که کم سن و سال بودم پول تاثیر بسیار زیادی بر زندگی‌ام داشت و از بسیاری جهات درس‌هایی که در دوران کودکی آموختم تا به امروز در گوشم مانده‌اند.

پدرم حسابداری بود که بیزینس موفق خصوصی خودش را داشت. وظیفه من این بود که وقتی پدرم با مشتریانش قرار ملاقات داشت، منتظرشان باشم و برایشان چای سرو کنم. سرگرمی من این بود که از تاجران با تجربه سؤالاتی می‌پرسیدم که هرگز انتظار نداشتند



یک پسر هشت ساله چیزی در موردشان بداند. بسیاری از آنها نمی‌دانستند وقتی من در مورد سود فروش ماهانه، بازده حقوق صاحبان سهام، نسبت مشارکت، یا مشوق‌های سهام‌داران سوال می‌کنم چگونه واکنش نشان دهند. این کار واقعاً برایم سرگرم کننده بود.

در نقطه‌ای متوجه شدم برخی از مشتریان پدرم که لباس‌های نامرتب می‌پوشیدند، به تدریج با کت و شلوارهای زیبا و کفش‌های گران قیمت در جلسات حضور پیدا می‌کردند. بسیاری از آنها خودروهای خود را به مدل‌های بالاتر ارتقا می‌دادند. در همان زمان مشاهده کردم دیگران در جهت مخالف حرکت می‌کنند، حتی در میان مشتریانی که ظاهراً ثروتمند به نظر می‌رسیدند. سرانجام برای من هشت ساله مشخص شد که می‌توان بیشتر مردم را در دو دسته کلی جای داد:

دسته اول: افراد عصبانی، عجول، و پرمشغله و

دسته دوم: افراد آرام، راضی، و خوشحال.

یک روز بعد از ظهر وقتی در دوران ابتدایی بودم، اتفاقی برایم افتاد که من را تکان داد و شوک آن اتفاق هنوز با من باقی مانده است. از مدرسه به خانه آمدم و پدرم را دیدم که به شدت گریه می‌کرد. پدرم به من کاراته و کندو یاد داده بود. او به من آموخته بود در مقابل قلدرها بایستم و از افراد آسیب پذیر محافظت کنم. نمی‌توانستم تصور کنم چیزی او را تا این حد به گریه بیندازد. او در تضاد کامل با خود همیشگی‌اش، و در جلوی چشمانم در حال فروپاشی بود.

مادرم مرا به کناری برد و گفت: «پدرم خودش را مسئول اتفاق بدی می‌داند که رخ داده است». یکی از مشتریان پدرم پس از آنکه تک تک اعضای خانواده‌اش را به قتل رسانده بود، اقدام به خودکشی کرده بود. پدرم از آنجایی که چند روز پیش وقتی این مرد برای

طلب وام به او مراجعه کرده بود وامش را رد کرده بود، خود را در وقوع این حادثه مقصر می دانست.

بعدها متوجه شدم هرچند پدرم در ابتدا به او پاسخ منفی داده بود، اما کاملاً قصد داشت به این مشتری وام پرداخت کند. او قصد داشت به موکلش کمک کند تا از وضعیت مالی سخت خود بهبود پیدا کند، اما در عین حال نمی خواست این پول مستقیماً به جیب افراد سود جویی که از وام دادن به دیگران بهره می گیرند بیفتد.

پدرم با دلی غمگین مراسم تشییع جنازه را ترتیب داد. این خاطره هیچ گاه از ذهنش پاک نشد. او در دوره‌ای سخت از افسردگی شدید فرو رفت و سوء مصرف الکل را شروع کرد. او هرگز کاملاً بهبود پیدا نکرد. به دنبال ناپدید شدن لبخند او لبخند خانواده ما نیز ناپدید شد. این اتفاق ویرانگر بود.

تا آن زمان هرگز پول را با چیزی جز احساسات مثبت در نظر نمی گرفتیم. کودکان ذاتاً پول را با ترس ربط نمی دهند. برای اولین بار متوجه شدم پول می تواند مواردی بیشتر از موفقیت و خوشبختی را برایمان به ارمغان بیاورد: می توانید با یک اشتباه همه چیز را از دست بدهید. این اتفاق تاثیر مشخصی در مورد نیمه تاریک پول در من ایجاد کرد.

درست آن روز بود که با خود عهد کردم زمانی که بزرگ شدم و ازدواج کردم، از نظر مالی امنیت داشته باشم تا خانواده‌ام به سرنوشتی مشابه دچار نشوند.

شاید جوان تر از آن بودم که کاملاً از تاثیر این رویداد بر خود آگاه باشم، اما این واقعه به شدت دیدگاهم را نسبت به پول تغییر داد. به این پی بردم که فایده‌ای ندارد حتی اگر از نظر مالی وضعیت راحتی داشته باشیم، اما اطرافیانمان از مشکلات مالی رنج ببرند. از این گذشته ما همیشه تحت تاثیر افرادی هستیم که به ما نزدیکند.

این بود که تصمیم گرفتم معنای واقعی پول را دریابم. پول چه نقشی در زندگی ما دارد؟ چند سال بعد پدیده‌ای را مشاهده کردم. ژاپن واقعه‌ای را از سر می‌گذراند که «اقتصاد حبابی» نامیده می‌شد. من به طور مستقیم ارتباط مردم با پول را مشاهده کردم. مردم را هم در زمانی که پولدار بودند و هم زمانی که ناگهان بی پول شدند مشاهده کردم.

بعد از آنکه وارد دانشگاه شدم، به دنبال اساتیدی بودم که بتوانند تجارت و مسائل مالی را به من آموزش دهند. در این برهه مجدداً دوگانگی را تشخیص دادم. دو نوع افراد ثروتمند وجود داشتند: افراد شاد و افراد غمگین. این طور به نظر می‌رسید که افراد شاد و خوشحال روابط بسیار خوبی با خانواده خود دارند و در زمینه‌هایی کار می‌کنند که به آن علاقه‌مند هستند. به علاوه، این افراد از جانب کارمندان و مشتریانشان احترام زیادی دریافت می‌کردند. برعکس مشاهده کردم افراد ثروتمند و غمگین مدام به این فکر می‌کردند که چقدر می‌توانند بیشتر به دست بیاورند و چگونه می‌توانند ارزش خالص پولشان را افزایش دهند. آن‌ها به تنها چیزی که فکر می‌کردند ایجاد کسب و کار جدید و استفاده قانونی از سایر افراد بود. این افراد کلاهبرداران کلاسیک دو چهره بودند: آن‌ها تمایل داشتند با کارمندانشان بدرفتاری کنند، با پیشخدمت‌ها و رانندگان بی‌ادبانه رفتار می‌کردند، اما با کسانی که به آن‌ها پول می‌دادند و برایشان کاری انجام می‌دادند که به پیشرفت کارشان کمک می‌کرد، رفتار خوبی داشتند.

اما چه چیزی این همه تفاوت را ایجاد می‌کرد؟ می‌دانستم باید برای این کار دلیلی وجود داشته باشد. دلیلی که این تفاوت‌ها را ایجاد کرده باشد. می‌دانستم حتماً دلیلی پشت رفتارشان وجود دارد. قطعاً پشت این رفتارها یک فرمول وجود داشت. چرا پول برخی از افراد را خوشحال و سخاوتمندی می‌کرد و بعضی‌ها را نه؟

آن زمان نمی‌دانستم در حال شروع یک زندگی مادام‌العمر با پول شاد هستم.